در معالم التنزیل آورده که معنی محمد جامع است مر جمیع محامد را بجهة آنکه مستوجب حمد نیست مگر کسی که بصفت کمال آراستگی دارد و چون تحمید فوق تمجید
پس استحقاق این اسم کسی است که بر ذروة الکلیه مترقی باشد و گفته اند که اشتقاق این رسم از اسم الحمید است و حمید بر دو معنی اشتمال دارد
و در مقصد اقصی گفته که حمید بآن معنیست که حق سبحانه و تعالی گفته ذات خود را ذلا و عباد مر او را حمد خواهند گفت ابدا پس این دو معنی حامد
باشد و هم معنی محمود نیست و در روح الارواح میگوید که حمید بمعنی حامد آمده یعنی ستاینده خود و ستایش کننده مؤمنان بمعنی محمود آمده یعنی
شده بستودن خود مر خود را یا ستایش مؤمنان مر او را و چون از حمید معنی ستایندگی و ستودگی مفهوم میشود حق سبحانه و تعالی برای جمیع خود
از این اسم دو اسم که هر یک متضمن مفهومی باشند از آن دو مفهوم اشتقاق کرده احمد ستاینده تر محمود ستوده تر و چون من دوستان
ستایش کنم تو محمدی یعنی از همه ستوده تر قول بوطالبست در مدح آنحضرت شعر وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد
بیت ای نور جهانتاب تو آئینه حق : وز نام خوشت عالم جان را رونق : هم نور تو از نور خدای ظاهر : هم نام تو نام الهی مشتق
المذکرین گفته که محمد را محمی و مدکرشته است یعنی محمی الکفر و الطغیان و مدا الظل الشفاعة علی اهل العصیان و گفته اند از محل مدار است یعنی محل
اکرام و مدار دین اسلام و از محبت و مدحت نیز میشاید چه آن حضرت هم محبوبست و هم ممدوح و این سخنان که از ریاض نقل شده از اطوار
علما خارجست و در سلک اشارات عرفا منتظم و مندرج ع منطق مرغان این شان را زبانی دیگر است نکته عددیه این اسم مبارک
چهار حرفست از روی کنایه و پنج از راه تلفظ مطابق اسم الله و در همین صورت مجموع حروف مکتوبه هر یک از اسم اعظم و این اسم ایمن
باز بر و بینات یازده باشد که عدد هوست و حروف ملفوظی هر یک چهارده که عدد وهابست و جواد و واجد و فی هذین الاسمین سرور
یدرکها الا اهل البصایر و چون شمه از خصایص عدد خمس که مناسب حروف ملفوظ اسم الله است در تفسیر بسمله گذشت اینجا بنده از
خواص اربعه که مطابق حروف مکتوبه اسم محمد است مذکور میسازد و باید دانست که عدد اربعه واحد جمعیه ثابتست و منشاء این سخن
که از عقول اوهام محجوبان مخفی مانده و ارباب کشف از آن نشان داده اند و بیان فرموده که ظهور سلطان وحدت حقیقی جمعی در اقصای نهایت
تفرقه است و نهایت تفرقه که کثرت از آن خیزد مر اثنین راست که حقیقة او منافی جهة وحدتست بوجهی از وجوه بخلاف سایر مراتب اعداد
و از اینست که غایت تضاد و بعد و نهایت تقابل و تناقض میان دو چیز تواند بود و در کتب حکمی مقرر شده و چون کمال تفرقه در اثنین است
اگر دو هی او دو بار شود غایت قصوی تفرقه عما تواند بود و لهذا الحکم الشی اذا جاوز حده انعکس الی ضده قوة استعداد قبول وحدت
در او پیدا میشود و این حال اربعه را حاصلست چه اگر آنچه در حیطه قابلیتش گنجیده از مراتب سابقه که سه و دو و یکست بخصوصیت خود
یابند با او ده باشد که یک عقد است از عقود عشرات و یکی دیگر از خواص اربعه آنست که اول عددی که هم جذر واقع شده هم مجذور
اوست و بدین وجه مناسبتی دارد با حضرت محمد المهیمن که هم مفیض است و هم مستفیض چه مجذوریه را رتبه استفاضه کامله است
و جذریه را درجه افاضه شامله و از اینست که نام میمنت انجام آنحضرت را با این عدد خصوصیتی تامه است اول حرف دار که بقانون
حساب دلالت بر عدد اربعه دارد و از نفس خود بحرف حا که موضع بازاء ضعف اوست و بعد از آنست مثلی نسبت ضعفی اشرف
نسبت کما بین فی علم الالحان در آن ظاهر گشته و باز حاصل ضرب او در کمال ظهوری او جهلست و دال بر و حرف میم آن دو

تکرار یافته تا بستر ظهور خبر دهد از حقایق مبدا و معاد و من الله الهدایة و الارشاد و چهار نقطه که در متن میمین اسم میمون مخفی اند مؤید اختصاص
نسبت اربعه است بمسمی آن علیه الصلوات الرحمن و دور نیست که این نزدیکان را بارگاه و انبیا و بدین تنبیهات از احاطه تربیت هو الاول
و الآخر و الظاهر و الباطن خبردار شده بر فحوای من یطع الرسول فقد اطاع الله بقدر اوهام خود اطلاع یابند بیت کو مشامی خالی از ضعف و زکام
تا از این گلزار بوی بشنود : کو دلی پاکیزه از لوث دوای : تا بسر وحدتش بینا شود : در مفاحص آورده که اربعه معربست از کل در تاسیس
اظهار و افصاح چه احتیاز وحدت جمعیه او راست و صورت ظهوری جودی او عقل اولست و عالم او عالمیست روحانی که در آن ابواب
مشاعر نورانیه منفتح میشود و کشف غطا از نفس اشیا کرده از سکر اجمال بافاقت تفصیلشان میرساند ع پس دو چه نام خویش بود آن
ای عزیز چون دانسته شد که اربعه صاحب وحدت جمعیه است باید دانست که حکمت کامله قوابل سفلی را که وحدت جمعی مزاجی بر امتزاج
ایشان و خروج آنچه در آن مودعست از قوت بفعل ترتیب می یابد بشما چهار اظهار فرموده که عناصر اند و چون بسایط عناصر اربعه بر حسب کلیه و اثرات
مرکبات بی پایان و امهات موالید واقع شده اند قوت قبول صور غیر متناهی در ایشان مودعست و از این جهت کیفیات اربع لازم
ایشان ساخته در فعل چون حرارت و برودت و در انفعال چون رطوبت و یبوست و اگر چه موالید سه اند جماد و نبات و حیوان اما چون انسان
که اشرف انواع حیوانست از ایشان بعقل و نطق ممتاز گشته او را قسمی خاص گرفته اند پس آن بحقیقه چهار باشد و بنای بنیه شریف انسانی را بچهار
رکن یعنی دل و دماغ و کبد و انثیین که اعضاء رئیسه و مبادی اصول قوی ضروریه اند رتبت بخشید و چون حفظ شخص متعلق بتغذیه است و هم شخص
بقوت غاذیه که غذا را شبیه مقتدی سازد تا بدل ما یتحلل تواند شد محتاجند این قوت را بچهار قوت دیگر تمام گردانید جاذبه که جذب نافع کند
بحرارت و یبوست و ماسکه که بجهت طبخ آن را نگاه دارد و برودت و یبوست هاضمه که در او تصرف کرده او را پخته سازد بحرارت و رطوبت
و دافعه که از نفس فاضل کند از بدن ببرودت و رطوبت و باز اغذیه در چهار موضع میباشند هضم معده و جگر و عروق اعضا و اخلاط که در آن
از غذا متولد میشود هم چهار است دم که حار رطبست شبیه بهوا و عمده در اعتدال و محل او تمام بدنست و بلغم که بارد رطبست مشابه آب و او نیز
جهت صلاحیت غذا مورد عست بر اعضا و مرطب مفاصل است تا بواسطه سخونتی که از حرکت حادث میشود جفاف بدان راه نیابد و صفرا که حار
یابس است مشابه نار و یکی از فواید او تلیین دم و تنقیه آنست و دیگر تغییر امعا از ثقل و بلغم لزج و سودا که بارد یابس است مانند خاک
منفعت او افاده غلظ و متانت آنست مر خون را و ارواح که حیوة ابدان بدان باشد هم چهار است سه روح آنکه اطبا آن را اجسام لطیفه بخاریه
میدانند که از لطافت اخلاط متکون میشود و حامل قوی اندکی روح حیوانی که معدن او دلست و از آنجا بسایر بدن سرایت کند دوم طبیعی
که محل او جگر است و از آنجا بسایر اعضا رسد سیم نفسانی که موطن او دماغ است چهارم روح اضافی که انسان بسبب آن مرتبه تکریم
یافته و نفخت فیه من روحی و منازل آستان نیز که آدمیان بدان عبور مینمایند چهار است سن و نمو که بدن در آن نامی باشد
و سن وقوف که نمو در او تمام بود اما نقصان ظاهر و سن کهولت که در او نقصان ظاهر میشود با بقاء قوت و سن شیخوخیت که در او
ظاهر است با ظهور ضعف و شبیه اند این اسنان بفصول اربعه زمانیه سن نمو با بهار که طبعش حار و رطب است و سن وقوف
بتابستان که گرم و خشکست و سن کهولت بخزان که با برودت و یبوست و سن شیخوخیت بزمستان که سرد و تر است و در آن